گفت‌وگو با دکتر انشاءالله رحمتی، استاد دانشگاه و مترجم کتاب «معبد و مکاشفه»

فراموشی زیستن در عالم شبه معبد

اشاره

هانری کربن را کاشف قاره‌های معنوی گمشده می‌دانند. قاره‌هایی که انسان معاصر به آنها نیاز دارد. دکتر انشاءالله رحمتی، مجموعه‌ای از مقالات کربن را بتازگی ترجمه کرده که این مجموعه بتازگی در ۲ مجلد توسط نشر سوفیا منتشر شده است با عناوین «معبد و مکاشفه» و «واقع انگاری رنگ‌ها و علم میزان». با دکتر رحمتی مشخصا درباره مثال معبد به گفت‌وگو نشستیم. نمادی که رو به فراموشی است و با غربت آگاهی و ترس آگاهی می‌توانیم به یاد بیاوریم که حقیقتی دیگر در جهان هست که آن را از یاد برده‌ایم. اگرچه زمانی انسان باور داشت در معبد عالم است و باید خود را به اصل معبد برساند، امروز مثال معبد و دخمه و... همه نابود شده‌اند و ارمغان این گونه تفکر پوچی است.

حورا نژادصداقت / جام‌جم

عکس: هادی هیربدوش / جام‌جم

مجموعه مقالات کتاب «معبد و مکاشفه» را خود کربن در قالب یک کتاب منتشر کرد یا پس از مرگ او جمع‌آوری شد؟

ایده اصلی مطالب کتاب معبد و مکاشفه را هانری کربن در همایش ارانوس که افرادی چون کارل گوستاو یونگ، میرچا الیاده و... در آن حضور داشتند، مطرح کرده بود و برخی از سخنرانی‌هایش در نشریه ارانوس چاپ شده و پس از مرگ او به دلیل وحدت معنایی این مقالات، کتاب را به شکل پیوسته منتشر کردند. البته خود کربن نیز از قبل ظاهرا تصمیم به جمع‌آوری مقالات به شکل منسجم در قالب یک کتاب داشته است.

کتاب شامل چند بخش است و از چه موضوعاتی تشکیل شده؟

این کتاب ۵ جستار است. عنوان جستار نخست عبارت است از واقعگرایی رنگ‌ها در جهان شناخت شیعی. محمد کریمخان کرمانی رساله‌ای با نام یاقوته الحمراء دارد و هانری کربن در قالب تفسیر آن نظریه رئالیسم رنگ‌ها را مطرح می‌کند که رنگ‌ها امور عینی هستند و واقعیتی ورای دید ناظر دارند و رنگ در تمام عوالم وجود هست که حقیقت مثالی آن در عالم بالاتر است و به عالم ما تنزل پیدا کرده است. مقاله اول زمینه را برای تاویل رنگ‌ها در مکتب شیعه فراهم می‌کند.

جستار دوم علم میزان و تطابق میان عوالم نزد سید حیدر آملی است که همان بحث تأویل را براساس کتاب سید حیدر آملی به نام نص النصوص فی شرح الفصوص مطرح می‌کند. در مقدمه این کتاب سید حیدر آملی روشی تاویلی را در پیش می‌گیرد و عوالم مختلف را با هم تطبیق می‌کند و تناظری میان مراتب عالم، مراتب نفس انسان و مراتب کتاب قدسی (قرآن) مطرح می‌کند.

جستار سوم درباره اسماعیلیه است. اسماعیلیه یکی از مذاهب شیعی است که به نگاه باطنی‌اش شهرت دارد. البته کربن بر اندیشه اخوان الصفا، گروهی از حکیمان شیعی اسماعیلی مذهب تاکید کرده است. اخوان الصفا برای عبادت مراتبی قائلند. آنها در کنار عبادت دینی و شرعی، عبادت فلسفی و حکمی را نیز ارج می‌نهند و ظاهربینی صرف را رد می‌کنند. مثلا در قربانی کردن شرعی در جستجوی معنایی عمیق‌ترند و قربانی را نماد قربانی نفس می‌دانند و یا تاویل روزه را افشا نکردن اسرار دین برای نامحرمان معنا می‌کنند.

جستار چهارم درباره صورتبندی و پیکره خانه کعبه بر اساس دیدگاه قاضی سعید قمی است. کربن در این جستار تفسیرش را از اعمال حج و حقیقت کعبه بیان می‌کند. او دو نوع حج را نام می‌برد: حج عوام و حج خواص. کربن به قداست کعبه و به نوعی معبد شدن آنجا نیز توجه کرده و آن را تنها یک بیت سنگی نمی‌داند و از حقیقت بیت و مثال معبد سخن می‌گوید و البته در روایات هم داریم که اصل کعبه در آسمان چهارم است. در روایتی از امام صادق هم داریم که: لَا یَزَالُ الدِّینُ قَائِماً مَا قَامَتِ الْکَعْبَه: دین برقرار است تا زمانی که بیت برقرار باشد. آن کعبه‌ای که می‌تواند دین را نگه دارد، قطعا خانه‌ای سنگی نیست. پس یک وجه آن را به حقیقت آسمانی بیت مربوط می‌کند و وجه دیگر آن است که تا کعبه در قلب انسان پابرجاست و انسان حج گذار حقیقت کعبه است، پس توحید هم برقرار است. پس حج نباید تنها به مناسک و پدیده‌ای اجتماعی تبدیل شود.

جستار پنجم عبارت است از مثال معبد در مواجهه با معیارهای ناسوتی. عالم دو ساحت قدسی و ناسوتی دارد. زندگی دینی انسان هم بین این دو در جریان است. اما در دنیای امروز گویا همه چیز ناسوتی شده و مردم به سمت قداست زدایی پیش می‌روند و عرصه بر امور مقدس تنگ شده و این اتفاق در اثر غلبه معیارهای دنیوی رخ داده است.

اهمیت بخش معبد در مواجهه با معیارهای ناسوتی (مادی) در چیست؟

این فصل بسیار عمیق و منحصر به فرد است، زیرا به بعدی از یهودیت و مسیحیت می‌پردازد که بسیار مغفول مانده و آن بحث معبد است. کربن معتقد است اگر بخواهیم از سکولاریسم در امان بمانیم باید دست به دامان معبد شویم.

نکته

کربن با غربت آگاهی نشان می‌دهد ما انسان‌ها می‌دانیم در دخمه این غربت هستیم و معبد ویران شده و باید از سردابه خارج شویم و معبد را از نو بسازیم. اما انسانی که حتی این غربت را فراموش کرده، دیگر دخمه‌ای را احساس نمی‌کند. از این رو تنها دنیا در نظرش محبوب است

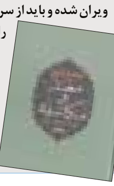

در اندیشه هانری کربن معبد به چه معناست؟

در یک نگاه عرفانی عمیق کل عالم معبد است. خداوند تجلی می‌کند و عالم پیدا می‌شود. پس همه چیز مظهر خداوند است و تقدس دارد و عالم یک جلوه رخ ساقی است که در جام افتاده. در ابتدای تاریخ هم این تلقی معبدگونه از تمام عالم وجود داشته است. از این رو در اسلام هم داریم که فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّه. اما همواره حضور خدا در طول تاریخ برای بشر کمرنگ‌تر شده است.

چطور می‌توان گفت که حضور خدا برای بشر امروز کمرنگ شده؟ همواره در طول تاریخ این امر فراز و نشیب داشته و اعتقاد به حضور خدا نمی‌تواند به حاشیه رود. البته من ترجیح می‌دهم با خوشبینی به این مساله نگاه کنم.

بشر هر مقدار که دغدغه هایش بیشتر می‌شود و با حقیقت اولیه خودش فاصله می‌گیرد، کمتر حضور خدا را می‌بیند و این اتفاق در دنیای ما رخ داده و انکار نشدنی است. البته بررسی سیر تاریخی آن مشکل است.

چطور معبد به یک نماد برای ارتباط با خدا تبدیل شده است؟

چون بشر نمی‌تواند حضور خدا را در همه جا احساس کند. خدا با عنایت خود مکان‌هایی را با نام معبد مشخص می‌کند که میعادگاه او با بندگانش باشد. البته معبد واقعی در درون ماست که کعبه دل است و نه کعبه گِل و از طرفی در احادیث داریم که لِی مَعَ اللهِ وَقْتٌ لَا یَسَعُنِی مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ. معبد ظاهری در عالم، معبد درون را به یاد آورد. معبد درون قائم به وجود ما هم نیست و در اینجا هانری کربن مفهوم مثال معبد را مطرح می‌کند.

با توجه به وجود مثال معبد، اگر انسان‌ها معبد را فراموش کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا دیگر معبدی در دل هم وجود نخواهد داشت؟

ما در روایات داریم که پس از توفان نوح، ملائکه معبد را به آسمان بردند. پس حقیقت کعبه یا معبد وجود دارد و این که ما بتوانیم آن را در درون خود ایجاد کنیم یا نه، بحث دیگری است. پس در واقع در جستار پنجم کتاب نیز می‌خواهد به این نکته اشاره کند که اگرچه به ظاهر معبد ویران شده (بخصوص در یهودیت و مسیحیت) اما مثال آن باقی است و چون مثال معبد باقی است، احیای آن امکان‌پذیر است و کربن از این منظر عرفان یهودی و مسیحی را بازخوانی می‌کند.

کربن با چه اطلاعاتی به بازخوانی عرفان یهودی و مسیحی می‌پردازد؟

به نظرم در این بخش او از تاویل حکیمان شیعی استفاده می‌کند تا عرفان یهودیت و مسیحیت را بازخوانی کند و همین جا مفهومی را با نام الهیات معبد مطرح می‌کند. در یهودیت این مساله بحث برانگیز است. معبد سلیمان ساخته شد و بعد ویران شد و برای مرتبه دوم آن را دوباره ساختند ولی معبد دوم هم ویران شد و اکنون در انتظار ساخت معبد سوم هستند. اما عرفای باطن‌گرای یهودیت معتقدند معبد سوم باید درون انسان‌ها ساخته شود و ساختش در عالم ظاهر بی‌فایده است و کربن معتقد است آنها صلاحیت داشتن معبد را از دست داده‌اند.

در کتاب مقدس ویرانی معبد به سیاهکاری صاحبان آن نسبت داده می‌شود و کربن از این مساله تاویل و تفسیر باطنی ارائه می‌دهد. از طرفی در انجیل آمده است شما معبد را لانه راهزنان کرده‌اید که معنای ظاهری آن یعنی معبد را محل کار نامناسب و تجارت کرده‌اند و البته بعد باطنی آن یعنی معبدِ دل شخص لانه راهزنان شده است، در حالی که «خلوت دل نیست جای صحبت اغیار». هانری کربن پس از بازخوانی الهیات معبد در یهودیت به بررسی تعالیم معبدیان مسیحیت که در مقطعی از تاریخ به اوج اقتدار رسیدند ولی بعد محاکمه شدند و اموالشان مصادره شد و به طور کل برچیده شدند، می‌پردازد.

هانری کربن این اوج و حضیض را هم بر مبنای تعالیم شیعی تفسیر باطنی می‌کند.

حکیمان شیعی ما چگونه می‌اندیشیده‌اند که کربن توانسته اندیشه دین یهودیت و مسیحیت را با آنها بازخوانی کند؟

به نظر من مهم‌ترین اندیشه‌ای که کربن در این مورد از حکیمان ما وام گرفته، اندیشه عالم مثال یا به تعبیر دیگر اقلیم هشتم یا به تعبیری که خودش در کتاب معبد و مکاشفه فراوان به کار می‌برد، مجمع البحرین است. منظور کربن از این اندیشه، اندیشه عالمی است که در ساحت آن عوالم مادی و روحانی به هم می‌رسند. در حقیقت همان طور که از واژه مجمع البحرین استفاده می‌شود این عالم محل تلاقی دو دریاست که منظور از این دو دریا یکی عالم مادی و دیگری عالم روحانی است.

چطور ممکن است وقتی مردم حتی شایستگی نگهداری یک نماد را ندارند و نماد معبد رو به ویرانی می‌رود، انتظار داشته باشیم معبدی در درونشان ایجاد شود؟

بحث تعداد و ویران شدن و بازسازی معبد کاملا جنبه ظاهری است و قابل انکار نیست. ولی هنگام بحث باطنی بود یا نبود معبد تفاوت زیادی ندارد. زیرا چه معبد در ظاهر باشد و در دل نباشد و چه برعکس، دیگر معبد برای آنها خانه دزدان و راهزنان بوده. در اینجا این بحث پیش می‌آید که ما تعالیم دینی را چگونه بخوانیم و بفهمیم. گروه‌های فراوانی بوده‌اند که درباره معبد سخن گفته‌اند و تفسیر کرده‌اند. کربن در بازخوانی سنت یهودی – مسیحی معبد، بعد باطنی آن را در نظر گرفته است. معبد ظاهری نمی‌تواند انسان را از سکولاریسم نجات دهد به هر تعداد هم که ساخته شود.

اگر انسان امروز بتواند مثال معبد را در خود احیا کند، چه اتفاقی می‌افتد؟

اگر مثال معبد را در وجود انسان امروز احیا کنیم، می‌توانیم معیارهای ناسوتی را مقهور مثال معبد کنیم و با سکولاریسم مقابله کنیم. یکی از مضامین اصلی در بحث معبد، احیای معبد به معنای احیای حقیقت ماست که نوعی خودشناسی به معنای عمیق کلمه است. در اینجا مضمون غربت ذیل مضمون هبوط مطرح می‌شود که انسان از آن مقام اصلی خود هبوط کرده است و این در ۳ دین یهودیت و مسیحیت و اسلام پذیرفته شده است. کربن به استناد روایتی از امام صادق تاکید می‌کند اسلام از غربت آغاز شد و دوباره غریب می‌شود و خوشا به حال غریبان. این غریب شدن فاجعه به حساب می‌آید.

البته برای مضمون هبوط نمی‌توان معنای فاجعه را در نظر گرفت.

من هم خلاف تعبیر کربن، هبوط را یک فاجعه نمی‌دانم و در مقدمه مفصلی از همین کتاب به این اشاره کرده‌ام. به تعبیر حافظ «ما بدین ره نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم.» بسیاری از کمالات را انسان جز با تجربه هبوط نمی‌توانست تجربه کند و هبوط انسان حکمت خاص خودش را دارد. البته واقعیت هبوط را باید پذیرفت. پس از این پذیرش است که ما باید آگاه باشیم و جایگاه‌مان را تغییر دهیم. این غربت آگاهی است. تمام تلاش کتاب معبد و مکاشفه نیز این است که ما را از این غربت آگاهی بخشد. اما مساله مهم این است که در انسان سکولار، انسان‌ها فقط غریب نیستند، بلکه آگاهی‌شان را نسبت به این غربت از دست داده‌اند.

هانری کربن با غربت آگاهی نشان می‌دهد ما انسان‌ها می‌دانیم در دخمه این غربت هستیم و معبد ویران شده است و باید از سردابه خارج شویم و معبد را از نو بسازیم. اما انسانی که حتی این غربت را فراموش کرده دیگر دخمه‌ای را احساس نمی‌کند. از این رو دنیا به تنهایی در نظرشان محبوب است و تلاشی برای بیرون رفتن از آن نمی‌کنند.

انسانی که باور کرده هیچ هدف و پیشینه‌ای پشت سرش ندارد و همه چیز شاید اتفاق ناگهانی و بدون هدف ابتدایی بوده، در خود فرو نمی‌کشد؟

دقیقا فاجعه دنیای ما همین است و کربن قصد داشته به مقابله با آن بپردازد و وضعیت انسان در این شرایط از ۲ حالت خارج نیست. بعضی اصلا متوجه این وضعیت نابسامان نیستند و زندگی‌شان هیچ معنایی ندارد و انسان‌هایی بیهوده و هرجارونده هستند. بعضی نیز اگر ژرف‌تر بیندیشند معنایی برای زندگی نمی‌یابند. چنین انسانی وضعیتش را مطلوب نمی‌یابد. اما وضعیت بهتری را نیز نمی‌شناسد. فرض کنیم فرد دریافته در سردابه است. اما از آن خارج شود که به کجا برود. حتی آگاهی به معبدی خراب شده هم ندارد.

اگر بخواهیم هدف مشخصی را برای کتاب، سخنرانی‌ها و تحقیقات آن زمان هانری کربن در نظر بگیریم، به چه چیز دست می‌یابیم؟

هانری کربن می‌خواهد به زندگی انسان معنا دهد. آن هم با روشی اصیل و وحیانی. یعنی روشی که ریشه در وحی دارد و از طریق به کارگیری تجربه انسان‌های بزرگ و نوابغی که در ۳ دین اسلام، یهودیت و مسیحیت این مسیر را پیموده‌اند. کربن این تجربه‌ها را به خدمت می‌گیرد و البته نبوغ و نوآوری خودش را نیز به کار می‌بندد و چنین راه حلی را برای وضعیت انسان امروز پیشنهاد می‌کند.

هانری کربن؛ پژوهشگر عرصه اسلام شیعی

پیش از کربن، غالب مطالب شرق‌شناسان درخصوص اسلام، متمرکز بر منابع اهل تسنن بود

سلمان اوسطی / جام‌جم

فرهنگ غنی و اندیشه‌های عمیق فلاسفه، عرفا و متکلمین اسلامی بسیاری از نوابغ بزرگ شرق و غرب عالم و کسانی که بعضا حتی متدین به دین اسلام نبودند را مجذوب خود کرده است. در میان این نوابغ نام‌هایی چون هانری کربن، توشیهیکو ایزوتسو، آنه ماری شیمل، ویلیام چیتیک و... درخشش خاصی دارند و در میان آنها هانری کربن از شهرت و محبوبیت بیشتری ـ دست کم نزد ما ـ برخوردار است.

کربن یک شرق شناس فرانسوی بود که مدتی در ایران زندگی کرد و به پژوهش و تحقیق روی آثار متفکران و فیلسوفان ایرانی مسلمان پرداخت، اما کربن صرفا یک شرق شناس نبود بلکه در فلسفه غرب نیز چهره‌ای شناخته شده بود. کربن از استادان دانشگاه سوربن فرانسه بود و به زبان‌های آلمانی، عربی و سانسکریت مسلط بود. وی با فلاسفه بزرگی چون ادموند هوسرل، ارنست کاسیرر، امیل بریه، اتین ژیلسون و لویی ماسینیون ارتباط مستقیم و نسبت شاگردی داشت و از جمله افتخارات مهم او در عالم فلسفه این است که وی اولین مترجم کتاب بسیار مهم و تاثیرگذار «هستی و زمان» اثر فیلسوف شهیر آلمانی مارتین هایدگر به زبان فرانسه است.

هانری کربن به متفکران مسلمانی چون ابن سینا، سهروردی، ابن عربی و ملاصدرا توجه خاصی داشت و مدت‌های زیادی از عمر خود را به پژوهش و ژرف کاوی درباره اندیشه‌های آنها پرداخت و کتاب‌های ارزشمندی را در این باره نگاشته است. از جمله «تاریخ فلسفه اسلامی»، «تخیل خلاق در عرفان ابن عربی»، «ابن سینا و تمثیل عرفانی» و...

از جمله نکات بسیار مهم در مورد هانری کربن، ملاقات‌های وی با علامه طباطبایی است. علامه به مباحثی که در جلساتی که کربن با ایشان داشته در کتاب «شیعه» اشاره دارند. مرحوم علامه از کربن به نیکی یاد کرده و حتی خود را علاقه‌مند به دیدارهای کربن با ایشان نشان می‌دهند به نحوی که وقتی پاییز ۱۳۳۷ به اطلاع علامه طباطبایی می‌رسانند کربن علاقه‌مند دیدار با ایشان است، می‌پذیرند و در کتاب شیعه پس از ذکر این مطلب می‌فرمایند: «حقیقت این که این بنده خودم نیز به واسطه فضایل اخلاقی و فعالیت کم‌نظیر علمی که از معظم‌له شنیده بودم، اشتیاق فراوان به چنین ملاقاتی داشتم، لذا اجابت نمودم و بنای ملاقات گذاشته و دو سه شب بعد، ملاقات در محیط بسیار صمیمانه و گرمی در منزل آقای دکتر جزایری به عمل آمد.» (شیعه، ص ۲۹، بوستان کتاب، مجموعه آثار الکترونیکی) چنین ذکری از کربن آن هم توسط علامه طباطبایی شگفت‌آور و نمایانگر شخصیت انسانی و اخلاقی این شیعه‌پژوه و ایرانشناس فرانسوی است. علامه در همین کتاب می‌فرمایند این ملاقات هرچند کوتاه بود ولی شالوده یک دوستی را ریخت.

در ادامه علامه می‌فرمایند به گفته کربن تاکنون اطلاعات مستشرقین درباره جهان اسلام، محدود به محیط‌هایی بوده که اهل تسنن در آنها غلبه داشته‌اند و حتی منابع آنها نیز صرفا منابع متعلق به دانشمندان اهل تسنن بوده است.

بنابراین همین واقعه سبب شده غربیان اطلاعات صحیحی از باورها و افکار شیعی حاصل نکنند. علامه در این باره می‌نویسند: «آقای دکتر کربن اظهار می‌داشتند که تاکنون مستشرقین اطلاعات علمی که از اسلام به دست آورده‌اند و مطالعاتی که در کتب و آثار اسلامی انجام داده و تماسی که با رجال علمی اسلام گرفته همه آنها در محیط تسنن بوده و از انظار و عقاید علمای اهل سنت و تألیفات و آثار آنها تجاوز نکرده و حتی در تشخیص مذاهب مختلفه اسلامی و توضیح اصول و مبانی آنها به رجال تسنن و آثار آنان مراجعه کرده و نظریاتشان را جمع‌آوری کرده‌اند.

اگر احیانا مستشرقی مثلا به ایران آمده، در اثر اعتماد به فرآورده‌های دیگران اعتنایی به حقایق مذهب تشیع ننموده و تنها به تحقیق در وضع عمومی و اجتماعی مذهب که از عامه مردم منعکس است قناعت ورزیده یا از افراد غیروارد، اطلاعاتی کسب کرده است! در نتیجه، حقیقت مذهب تشیع آن طوری که شاید و باید به دنیای غرب ـ که چشم به دهان مستشرقین خودشان دوخته‌اند ـ معرفی نشده است.» (همان ۳۰ـ۲۹)

بنابراین اسلامی که اروپاییان می‌شناسند، اسلام اهل تسنن است و اگر اسلام در جوامع دانشگاهی جهان موقعیتی را حاصل کرده باشد، عمدتا سهم تلاش‌های علمای اهل تسنن است، اما معارف شیعی را که به باور ما شیعیان، نمایانگر اسلام راستین است، چه کسی باید به گوش جهانیان برساند؟ مسلما خود ما در این میان مهم‌ترین وظیفه را داریم، اما هانری کربن با مجاهدت‌های فراوان خود و به میمنت آشنایی با علمایی چون حضرت علامه، در این راه گام‌های بسیار مهمی برداشت.

بحث‌های بسیاری در بین کسانی که ملاقات مستقیم با هانری کربن داشته‌اند، درباره این که آیا هانری کربن نهایتا به اسلام و تشیع ایمان آورد یا خیر، وجود دارد، اما بدون در نظر گرفتن این مساله باید اعتراف کنیم که وی خدمات بسیاری برای معرفی اسلام علی‌الخصوص مذهب شیعه در جهان ارائه کرد.

علامه از قول کربن می‌نویسد: «برخلاف اعتقاد همه مستشرقین گذشته، اعتقاد من این است که مذهب تشیع یک مذهب حقیقی اصیل و پابرجاست و دارای مشخصات یک مذهب حقیقی بوده و غیر از آن بی‌پایه و بی‌فرهنگی است که مستشرقین گذشته به دنیای غرب معرفی کرده‌اند.

آنچه از مطالعات و پی‌جویی‌های علمی برای من دستگیر شده، این است که به حقایق و معنویات اسلام از دریچه چشم شیعه که نسبت به اسلام جنبه واقع‌بینی دارد، باید نگاه کرد و هر گونه مشکلی را که برای سوق دادن انسانیت به سوی معنویات و رسیدن به هدف پاک و حقیقی یک دین واقعی به عهده اسلام است که حل نماید، با اصول و مبانی شیعه... باید حل کرد از این رو من آنچه توانسته‌ام تلاش و کوشش کرده‌ام که مذهب تشیع را به نحوی که شاید و باید و به جوری که درخور واقعیت این مذهب است به جهان غرب معرفی کنم و تلاش و کوشش هم خواهم کرد.» (همان ۳۱)

علامه طباطبایی همچنین از ملاقات سال بعد خود با هانری کربن یاد و به این نکته اشاره می‌کنند که باور شیعیان به امام عصر (عج) بسیار مورد توجه کربن بوده و وی درباره این مطلب در کنفرانس‌های خود در جوامع غربی سخن گفته است. علامه طباطبایی می‌فرمایند معرفی عقیده به وجود امام زمان نزد شیعیان توسط کربن برای دانشمندان غربی بسیار تازگی داشته است.

همچنین علامه طباطبایی در ادامه به نکته‌ای از قول کربن اشاره می‌کنند که بسیار جالب توجه است و به نظر می‌رسد براساس آن مذهب تشیع به واسطه باور به ولی عصر (عج) تنها مذهب موجود است که حافظ رابطه هدایت الهی بین خالق و مخلوق است: «آقای دکتر کربن سپس اضافه کرد که به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهیه را میان خدا و خلق برای همیشه نگه‌داشته و به طور استمرار و پیوستگی ولایت را زنده و پا برجا می‌دارد.

مذهب یهود، نبوت را که رابطه‌ای است واقعی میان خدا و عالم انسانی، در حضرت کلیم ختم کرده و پس از آن به نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد(ص) اذعان ننموده و رابطه مزبور را قطع می‌کند و همچنین نصاری در حضرت مسیح متوقف شده و اهل سنت از مسلمین نیز در حضرت محمد(ص) وقوف کرده و با ختم نبوت در ایشان، دیگر رابطه‌ای میان خالق و خلق موجود نمی‌دانند و تنها مذهب تشیع است که نبوت را با حضرت محمد(ص) ختم شده می‌داند، ولی ولایت را که همان رابطه هدایت و تکمیل است، بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می‌داند. رابطه‌ای که از اتصال عالم انسانی به عالم الوهی کشف نماید به واسطه دعوت‌های دینی قبل از موسی و دعوت دینی موسی و عیسی و محمد(ص) و بعد از حضرت محمد(ص)، به‌واسطه ولایت جانشینان وی (به عقیده شیعه) زنده بوده، هست و خواهد بود. او حقیقتی است زنده که هرگز نظر علمی نمی‌تواند او را از خرافات شمرده و از لیست حقایق حذف نماید.

به عقیده من (=کربن)، همه ادیان حق بوده و یک حقیقت زنده‌ای را دنبال می‌کنند و همه ادیان در اثبات اصل وجود این حقیقت زنده مشترکند. آری، تنها مذهب تشیع است که به زندگی این حقیقت، لباس دوام و استمرار پوشانیده و معتقد است این حقیقت میان عالم انسانی و الوهی برای همیشه باقی و پابرجاست. این نظر من است، آیا شما نیز نظرتان در این باب همین است؟» (همان)

علامه در پاسخ به این سوال کربن با دقت فلسفی و منطقی خود می‌فرمایند: آنچه از نظر اسلام می‌توان گفت آن است که نظریه اثبات صانع نظریه حقی است که میان همه ادیان گذشته مشترک‌فیه است، ولی دینی که ارزش دین حقیقی را داشته و می‌توان نام دین آسمانی به رویش گذاشت، دینی است که در وی تنها خدای یگانه پرستش شود و رابطه نبوت را اثبات کرده و معادی قائل شود (اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد) و این همان ادیان چهارگانه یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و اسلام است.

کتاب اندیشه

ملخ‌های نقاب‌دار

مسلما جنگ پدیده نامیمونی است و هیچ فرد اخلاقی و واقعا مذهبی با نفس جنگ موافق نیست، اما یکی از غمبارترین و طولانی‌ترین نزاع‌های تاریخ با عنوان مذهب و تقدس مزین شد. این نزاع و جنگ، همان جنگ‌های صلیبی است که طی آن کلیسا علیه جهان اسلام تاخت.

هر چند این جنگ‌ها فجایع بسیاری به بار آورد، اما طی آنها، مسیحیان آشنایی بیشتری از مسلمانان کسب کردند و تصورات نادرست قبلی‌شان تا حد زیادی تغییر کرد.

کتاب «ملخ‌های نقاب‌دار» با عنوان فرعی مروری بر جنگ‌های صلیبی بررسی‌ای است از جنگ‌های صلیبی که طی ۲ قرن، بین مسلمانان غرب آسیا و مسیحیان اروپا در گرفت و در این مدت نزاع‌های خونین و فجایع بسیاری به وقوع پیوست.

ملخ‌های نقاب‌دار شامل ۴ فصل با این عناوین است: جهان اسلام در آستانه جنگ‌های صلیبی (با زیر فصل‌های عباسیان، فاطمیان و سلجوقیان)، وضعیت اروپاییان پیش از جنگ‌های صلیبی، علل پیدایش جنگ‌های صلیبی و آثار و نتایج جنگ‌های صلیبی (با زیرفصل‌های افزایش مفاسد اخلاقی، اختلاط نژادی و افزایش مسیحیان، انزوا و گوشه‌نشینی، افزایش شکاف طبقاتی، تاثیر ادبی و فرهنگی جنگ‌های صلیبی، تقویت بازرگانی خارجی و نقش جنگ‌های صلیبی در ایجاد وحدت عالم اسلام). در فصل چهارم این کتاب همچنین پیامدهای جنگ‌های صلیبی بر اروپا مورد بررسی قرار گرفته است و این تحولات ذیل ۵ عنوان تحولات علمی، فرهنگی و هنری، تحولات مذهبی، تحولات اقتصادی ـ بازرگانی، تحولات در صنعت و فنون نظامی و تحولات سیاسی در اروپا دسته بندی شده‌اند.

نویسنده این کتاب در قسمتی از مقدمه خود می‌نویسد: «در جای جای کتاب‌های اروپاییان درباره شرح رویدادهای ۲۰۰ ساله [جنگ‌های صلیبی]، موارد بسیاری موجود است که انسان به مقدس بودن انگیزه چنین جنگ‌هایی کاملا شک می‌کند. طی این دویست سال، عموما گرسنگی، بیماری، فرار، تمرد از دستور فرماندهان و مستحیل شدن در فرهنگ مسلمانان، موجب تحلیل نیروی فیزیکی مسیحیان شد. تاریخ جنگ‌های صلیبی این پیام بزرگ را دارد که برای مقابله با تجاوز و سلطه غرب، جز وحدت و یکپارچگی دنیای اسلام راهی نیست. تا پیش از این [جنگ‌ها] مسلمانان به یاری خدا و قدرت ایمان و در نتیجه عمل به شریعت امام در تمام مبارزات و میدان‌ها پیروز بودند، عامل پیروزی‌ها و همسویی عواطف امت با اسلام و مسلمانان و تفکرشان در آیات بینه خداوند بود. آنان به راستی عامل به ظاهر و باطن قرآن بودند و این روند همچنان ادامه داشت تا وقتی که در این راه سهل‌انگاری کردند.»

در قسمتی از فصل چهارم نویسنده در بیان تاثیر مسلمانان و جنگ‌های صلیبی بر اروپاییان، وقوع رنسانس را تا حدی متاثر از همین مواجهه و آشنایی غرب با مسلمین می‌داند و می‌نویسد: «در پی جنگ‌های صلیبی که منجر به بسط افق فکری اروپاییان شد، مردم برای علم‌آموزی و کسب معرفت رغبت بیشتری پیدا کردند. کلیسا برای مهار کردن موج بیداری فکری و علمی و برای جلوگیری از توسعه علوم و فنون، محکمه یا دیوانی را به نام تفتیش عقاید بنیان نهاد که طی آن افراد زیادی را به جرم فکر کردن و خلاقیت علمی سوزانید یا به دار آویخت. تاثیرپذیری اروپاییان از فرهنگ مسلمانان، سریع و قابل توجه بود، به طوری که ماندن در مشرق زمین را بر بازگشت ترجیح می‌دادند.

همین مباحث نمایانگر این است که مسلمین در مقاطعی از تاریخ، فرهنگ انسانی و غنی و علم‌پروری را از خود به نمایش گذاشتند، فرهنگی که اصالتا با نزاع و درگیری مخالف است و علم‌پروری را شایسته یک اندیشه دینی و انسانی اصیل می‌داند.»

یکی دیگر از قسمت‌های جالب توجه کتاب بررسی تحولات مذهبی در اروپا پس از وقوع جنگ‌های صلیبی است: «اروپاییان صلیبی تسامح مذهبی را در اواخر جنگ‌ها از مسلمانان فراگرفتند. وقتی صلاح‌الدین شنید ریچارد شیردل (بزرگ‌ترین دشمن او) در بستر بیماری است، پزشک مخصوص خود را به همراه دارو برای مداوای ریچارد نزد دشمن فرستاد. دشمن از این تسامح و عطوفت مسلمانان در شگفت ماندند و تصورات پیشین مسیحیان درباره مسلمانان به کلی تغییر یافت.»

براین اساس شاید بتوان ریشه اغلب دشمنی‌های غربیان با جهان اسلام، چه در گذشته و چه هم‌اکنون را به ۲ علت دانست. اولی زیاده‌خواهی و قدرت طلبی برخی از سران سیاسی یا مذهبی غربی است و دومی بدفهمی و عدم درک صحیح فرهنگ اصیل و غالب اسلامی. بی‌شک در مورد اول، مقصر اصلی همان حاکمان قدرت‌طلب و زیاده‌خواه هستند که تسلیم حوائج نفسانی خود شدند، اما در مورد علت دوم، خود ما مسلمانان نیز در معرفی فرهنگ انسانی و دینی خود بسیاری مواقع قصور کرده‌ایم.

از جمله دیگر تحولات این دوره در اروپا به بیان کتاب ملخ‌های نقاب‌دار، تحول در قدرت کلیساست. به بیان نویسنده این کتاب قبل از جنگ‌های صلیبی و تا اواخر آن، پاپ و کلیسا قدرت مطلقه به شمار می‌رفتند، اما این جنگ‌ها به جای این که قدرت کلیسا را بالا ببرد، بیشترین لطمات را به نفوذ آن وارد ساخت و باعث شد مردم زیر بار اولیای کلیسا نروند و افکار ضد کلیسایی در مغرب زمین پدیدار شود، تقدس اصحاب کلیسا، تضعیف و موجب شد اروپائیان در گفته‌ها و توصیه‌های روحانیون که پیشتر با هاله‌ای از معنویت همراه بود، تردید کنند و موقعیت ویژه پاپ‌ها و کشیشان زیر سؤال برود.

یکی دیگر از تحولات این دوره به بیان این کتاب، تحول در اعتقادات و شروع بدعت‌های مذهبی در غرب است. چرا که ثروت اندوزی پاپ و حمایت کلیسا از نظام ارباب رعیتی، موجب اعتراض زحمتکشان شد و این مساله مطرح گشت که کلیسا باید ثروت را رها کند و تعالیم خود را تغییر دهد. از این رو بدعت‌ها و انشعاباتی پدید آمد. مشهورترین این بدعت‌ها از سوی دو گروه وودوا و کاتارها بودند.

«ملخ‌های نقاب‌دار» مروری بر جنگ‌های صلیبی نوشته اصغر کشوری، بتازگی از سوی موسسه بوستان کتاب با قیمت ۳۶۰۰ تومان منتشر شد.